

پیام محافل توده‌ای داخل کشور
به مناسبت سال نو

علیرغم همه موانع
اصلاحات مسیر
بی بازگشت خود
را طی می‌کند!

(ص ۱۸)

شرایط امریکا
و پذیرش آن
از سوی
مخالفان اصلاحات

(ص ۶)

Rahe Tudeh

راه

سال نو، سال مردم

توده

دوره دوم «۱۱۶» فروردین‌ماه ۱۳۸۱

عرفات

یعنی فلسطین

(ص ۳۴)

مطرو دین مردم

منصوبین رهبر!

(ص ۱۵)

صف‌بندی

۷ گروه مجاهد

(ص ۹)

بازتاب مبارزه

حزبی و سیاسی

در مطبوعات

(ص ۳۸)

دیروز ایتالیا

امروز اسپانیا

فردا؟

(ص ۲۵)

توطئه جدید امریکا، با بهره‌گیری از واقعیت حاکمیت دوگانه درج ۱:
۱- تشویق یورش به جنبش ۲- جلب افکار عمومی برای دخالت در ایران

دوگانگی حاکمیت باید به سود جنبش یگانه مردم تمام شود!

ارزیابی از دوگانگی در حاکمیت جمهوری اسلامی را حزب توده ایران برای نخستین بار و با عنوان "نبرد که بر که" در حاکمیت بعد از انقلاب مطرح کرد. این واقعیت در آن دوران با واکنش‌های تند، ناباوری و مخالفت‌های جدی در میان گروه‌بندی‌های حکومتی و احزاب و سازمان‌های چپ و راست خارج و داخل از حاکمیت روبرو شد. گذشت زمان و عریانی هرچه بیشتر موضع‌گیری‌ها و عملکردها در حاکمیت و پیرامون حاکمیت، آن شناخت و ارزیابی علمی حزب توده ایران را سرانجام به واقعیتی انکارناپذیر و شناختی عمومی و همه‌گیر در داخل و خارج از کشور تبدیل ساخت. چنان که امروز نه تنها مخالفان این ارزیابی حزب توده ایران در آن سال‌ها، نه تنها بخش‌های وسیعی از حاکمیت، بلکه طراحان سیاست‌های خارجی امریکا و کشورهای اروپائی نیز آن را پذیرفته‌اند و هر یک بر مبنای اهداف، انگیزه‌ها و منافع خود می‌کوشند از این صف بندی و دوگانگی در جهت منافع خود استفاده کنند.

در این میان، مخالفان جنبش اصلاحات که از همان ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ نقش مهمی در انحراف انقلاب از مسیر واقعی خود داشتند و امروز نیز در برابر جنبش رفُرم انقلابی در جامعه ایران ایستاده‌اند، همچنان زیر پوشش وحدت اسلامی و آنهم اسلامی که آن‌ها می‌خواهند به جامعه ایران تحمیل کنند، بر انکار دوگانگی در حاکمیت پای می‌فشارند و نبرد اجتماعی- طبقاتی را تحت پوشش "امت واحده" انکار می‌کنند. این درحالی است که علاوه بر تمام دلائل و شواهد انکار ناپذیر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی موجود، پیگیری سیاست فاشیستی تقسیم جامعه به "خودی" و "غیرخودی" دوگانگی را نه تنها در سطح حاکمیت، بلکه تا عمق جامعه در نظر دارد و طرفداران این سیاست و مخالفان آن در حاکمیت جمهوری اسلامی خود بخشی از دوگانگی موجود در حاکمیت جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهند!

رهبر کنونی جمهوری اسلامی خود سخنگوی بخشی از دوگانگی موجود در حاکمیت جمهوری اسلامی است، همانگونه که رئیس جمهوری نماینده بخشی دیگری از این دوگانگی. این دوگانگی تمامی ارگان‌های حکومتی را از صدر تا ذیل در بر گرفته‌است و نبرد بزرگتر **انتخاب و انتصاب** را در چارچوب **"نبرد که بر که"** در ایران بازتاب می‌دهد! پیرامون دوگانگی در حاکمیت و مواضعی که در هفته‌ها و روزهای اخیر از سوی رهبر و دیگر مقامات حکومتی در این ارتباط اتخاذ شده، در این شماره راه‌توده مقالات و گزارش‌هایی را می‌خوانید. آنچه که ضرورت تاریخی دارد پیرامون آن سخن گفته شود اشاره ریاست جمهوری جنگ طلب امریکا پیرامون این دوگانگی و تفسیرها و تاکیدات مقامات کلیدی کاخ سفید امریکا در این ارتباط است.

(ادامه در صفحه ۲)

دوگانگی در حاکمیت باید به سود یگانگی جنبش مردم تمام شود

تجاوزگرانه آن نداشته باشند، به آسانی می‌توانند انگیزه امریکا را از طرح دوگانگی در حاکمیت جمهوری اسلامی حدس بزنند:

۱- امریکا می‌کوشد با تاکید بر دوگانگی و حمایت تبلیغاتی از رای و انتخاب مردم، در برابر انتصابات و مقابله‌هایی که با اصلاحات می‌شود، بر بیم و هراس مخالفان اصلاحات افزوده و آنها را تشویق و تحریک به عملیات نظامی و یورش به جنبش و اصلاح طلبان داخل و بیرون حاکمیت کند. در این صورت، منصوبین و طراحان یورش به اصلاحات و جنبش مردم، دلیل‌تر و تسلیم‌تر از هر وقت و موقعیت دیگری به سراغ امریکا رفته و هر امتیازی که امریکا طالب آن باشد خواهند داد تا جلب حمایت آن را کرده و بر حاکمیت بمانند!

۲- در صورت مقاومت فرساینده مخالفان اصلاحات در برابر خواست و اراده مردم و ادامه بحران اقتصادی که قطعاً امریکا با ادامه محاصره و محدودیت‌های اقتصادی و فشار به اروپا آن را تشدید نیز خواهد کرد، بصورت همزمان بر تبلیغات خود بر محور حمایت از مردم و انتخاب و رای آنها خواهد افزود. حاصل بسیار طبیعی این روش، جلب افکار عمومی مردم ایران برای دخالت مستقیم در امور داخلی ایران و حتی تحمیل یک انتخابات سراسری در ایران و زیر نظر سازمان ملل متحد (درواقع امریکا) خواهد بود، که از دل آن جز منتخبین امریکا برای حاکمیت بر ایران بیرون نخواهند آمد.

آیا در چنین انتخاباتی، اصلاح طلبان کنونی، ملی-مذهبی‌ها، مجاهدین انقلاب اسلامی، مشارکتی‌ها، دگراندیشان غیرمذهبی، ملیون و بیرون خواهند آمد؟ خیر! زیرا همانگونه که حاصل ۶ مقاومت در برابر محمدخامی و افکار اصلاح طلبانه او نشان می‌دهد، جامعه در عین حال که بر اصلاحات و ضرورت آن بطور عام پای خواهد فشرد، از اصلاح طلبان داخل حاکمیت نا امید شده و چون نیروهای حاشیه حاکمیت و احزاب و سازمان‌های خارج از حاکمیت نیز در صحنه فعالیت علنی حضور ندارند، آن جریانات و کاندیداهائی بعنوان جانشین مطرح خواهند شد که امریکا روی آنها سرمایه‌گذاری کرده‌است، حتی از میان مخالفان اصلاحات و ضعیف‌ترین حلقه‌های طرفدار اصلاحات سطحی!

می‌پرسند: آیا در میان مخالفان اصلاحات هم امریکا چهره‌ها و کارگزارانی دارد؟

پاسخ اینست: پیش از آنکه بدنبال نام و چهره‌های مشخص باشیم، در جستجو عملکردهائی باشیم که استراتژی امریکا را در داخل حاکمیت جمهوری اسلامی نه تنها تقویت بلکه اجرا می‌کند! سرلشکر زاهدی، مجری کودتای ۲۸ مرداد وزیر کشور دولت مصدق بود و سپس سپهبد شد! این درحالی است که کسانی معتقدند، در جمهوری اسلامی هستند کسانی که مستقیماً از امریکا دستور می‌گیرند. کدام لنگه از دروازه دوگانه حاکمیت در جمهوری اسلامی، در جهت استراتژی یاد شده در بالا و تحقق خواست‌های امریکا می‌چرخد جز لنگه مافیائی و به ثروت دست یافته آن؟ این استراتژی و سیاست بصورت اجتناب ناپذیر، تا لحظه تحقق ضد ملی آن پیش خواهد رفت؟

پاسخ می‌تواند منفی باشد اگر دوگانگی موجود در حاکمیت به سود یگانگی جنبه اصلاحات و جنبش مردم ایران و حضور این یگانگی در حاکمیت پایان یابد. در هر حاکمیتی نظرات و دیدگاه‌ها، وابستگان، مدافعان و سخنگویان اقشار و طبقات حاضر در هر جنبشی می‌توانند حضور داشته باشند، اما هیچ حاکمیتی نمی‌تواند به حیات خود در قالب "مخالفان خواست‌های مردم" و "موافقان خواست‌های مردم" ادامه دهد، مخالفان حکومتی جنبش می‌توانند به سرکوب مردم و جلب حمایت خارجی بیاندیشند، اما عمر چنین حاکمیتی کوتاه تر از عمر آنهاست که برای حفظ قدرت بدان دست می‌زنند! (اخبار صفحه ۴۰ را بخوانید)

رئیس جمهور امریکا در سخنانی که طی آن ایران را در کنار دو کشور کره شمالی و عراق "محور شیطانی" نامید، برای نخستین بار با صراحت کامل از مقامات انتخابی و انتصابی در جمهوری اسلامی سخن گفت و مدعی شد که از رای و انتخاب مردم دفاع می‌کند. این موضع گیری در فاصله اندکی از سوی وزیر دفاع، معاون ریاست جمهوری، وزیر خارجه و بالاخره مشاور افغانی تبار و ارشد کاخ سفید در امور آسیای میانه و مشاور شورای امنیت ملی امریکا "زلمی خلیل‌زاد" چندین بار در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های وی مطرح شد؛ از جمله در سخنرانی وی در شورای "ایران و امریکا". ظاهر موضع‌گیری امریکا در دفاع از رای و انتخاب مردم و در جهت مقابله با مخالفان اصلاحات و آراء مردم ایران است. **یعنی حرف دل مردم ایران!**

باید به این سؤال پاسخ داد: **آیا امریکا طرفدار اصلاحات، مدافع انتخاب مردم و حامی اصلاحات در جمهوری اسلامی است؟**

تمامی واکنش‌های اخیر رهبر، امام‌جمعه‌های تهران و کارگزاران جنبه مخالفان اصلاحات در مطبوعات و مجمع تشخیص مصلحت نظام در "دوگانگی در حاکمیت جمهوری اسلامی" و انکار آن، در واقع پاسخ به این مواضع امریکاست. آن‌ها، درحالیکه این دوگانگی را انکار می‌کنند و بر وحدت حکومت و همراهی و همگامی انتخاب و انتصاب در جمهوری اسلامی تاکید می‌کنند، نه تنها گامی عملی در جهت تحقق این ادعای خود بر نمی‌دارند، بلکه برعکس، در جهت تقویت یکی از این دو گانگی، یعنی "انتصاب" گام برداشته و آن را در برابر بخش دیگر دوگانگی موجود در حاکمیت و در جامعه ایران، یعنی "انتخاب" تقویت می‌کنند. حتی بر این روند شتاب هم بخشیده‌اند! آخرین نمونه آن انتصاب اعضای جدید مجمع تشخیص مصلحت‌است که اکثریت نزدیک به مطلق آن وابستگان جمعیت موفتلفه اسلامی و مدافعان مقابله با رای و انتخاب مردم و مدافع بنیادهای عظیم و غارتگر مالی کشورند!

بنابراین، هیچ اراده‌ای برای رفع و دفع دوگانگی از سوی کسانی که آن را این روزها تکذیب می‌کنند وجود ندارد و بر این اساس و نشانه‌ها نباید هیچ نگرانی هم از جانب امریکا و کسانی که در کاخ سفید روی دوگانگی حاکمیت با هدف پیشبرد اهداف و سیاست‌های خود سرمایه‌گذاری کرده‌اند وجود داشته باشد! راز این پروائی در کجا نهفته‌است؟

امریکا در جستجوی چیست؟

ابتدا باید اهداف کاخ سفید ایالات متحده را در این کارزار جدید بازشناخت و سپس امیدهای یکی از طرفین دوگانگی را بررسی کرد، که بیش از همه "دوگانگی در حاکمیت" را تکذیب می‌کند و طرفداران اصلاحات را به جرم طرح این دوگانگی در مطبوعات و مجلس به باد انتقاد گرفته است.

ابتدا باید دید موقعیت امریکا در شرایط کنونی چیست:

بحران اقتصادی جهان سرمایه‌داری و تضاد منافع میان کشورهای بزرگ سرمایه‌داری، تلاش امریکا برای انتقال بحران اقتصادی خود به کشورهای اروپائی، دامن زدن به جنگ‌های منطقه‌ای و رونق بخشیدن به اقتصاد جنگی در امریکا، کشاندن اروپا به ورطه رقابت نظامی و تولید سلاح، نیاز امریکا به تسلط بر نفت خلیج فارس و ماوراء قفقاز برای مقابله با اروپا، در هم شکستن اروپای واحد، تنگ‌تر کردن حلقه محاصره روسیه و آماده شدن برای مقابله با چین. کسانی که تردید در موقعیت امریکا و اهداف

مبارزه سیاسی در قاب پنجره نیمه باز مطبوعات

هیچکس نمی‌پذیرد و نمی‌تواند بپذیرد که آنچه در دایره مطبوعات کنونی در ایران می‌گذرد، کوششی است مطبوعاتی، در حصار نشریات. حتی اگر معدود سیاسیون و مبارزانی هم یافت شوند که نبرد کنونی در مطبوعات کشور را نبردی قلمی و مطبوعاتی بدانند، بگرویبندها، توقیف‌ها و محاکمات حکومتی گویای شناخت و درک مخالفان اصلاحات در حاکمیت از دایره سیاسی فعالیت‌های مطبوعاتی در ایران است. درهای احزاب را بسته‌اند و مبارزه در قاب پنجره مطبوعات ادامه دارد.

شاید روزی بتوانند این پنجره‌ها را هم ببندند، اما از آنجا که دوران کم‌اطلاعی و بی‌خبری مردم از زیر و بم حاکمیت در دهه ۷۰ سپری شده، بدشواری بتوان تصور کرد با بسته شدن پنجره مطبوعات شعله مبارزه سیاسی در ایران فرونشیند. آنچه محتمل‌تر به نظر می‌رسد تبدیل این شعله به حریق است! این تاریخ یکصدسال مبارزه قلمی، سیاسی و مطبوعاتی در جامعه ایران می‌گوید. از دهخدا و نسیم شمال تا دادگاه مطبوعات و حضور حاج‌حبیب‌الله عسگرآلادی در هیات منصفه‌آن و مرتضوی جوان در مقام قضاوت آن!

آیت‌الله مهدوی کنی ۶ سال پیش خود را نگران تکرار مشروطه اعلام داشت. این نگرانی تاکنون بارها از دهان هم‌اندیشان وی و آنها که چشم به دهان آیت‌الله کنی دوخته‌اند نیز تکرار شده‌است؛ از جمله از دهان حجت‌الاسلام ناطق نوری در روزهای اخیر. آیت‌الله کنی سرنوشت خویش را در پیوند با سرنوشت روحانیونی هم‌اندیش خود در انقلاب مشروطه می‌بیند و نگران است. این نگرانی نابجا نیست! هم‌اندیشان وی در انقلاب مشروطه نیز نتوانستند واقعیت را ببینند، نخواستند آن را بپذیرند، فرصتی برای عقب نشینی نیافتند و در کنار آن طبقات و اقشاری ایستادند که باید از حاکمیت به زیر می‌آمدند: فتوادل‌ها، زمینداران بزرگ، تجار بزرگ و روحانیونی که ۱۳۰۰ سال از کاروان زمان عقب مانده بودند!

اما، بر تفسیر خطر تکرار مشروطه برای امثال آیت‌الله کنی، آیت‌الله طوسی و حجت‌الاسلام ناطق نوری تبصره‌ای هم وجود دارد که مردم از تکرار آن بیم دارند؛ و آن درآمدن رضاخان از دل حوادث است. همه کوشش مبارزان، سیاستمداران و مردم ایران جلوگیری از پیوند سرنوشت انقلاب ۵۷ و جنبش رفُرمیستی کنونی (اصلاحات) با سرنوشت انقلاب مشروطه است، اما این نگرانی با آن نگرانی که آیت‌الله کنی و هم‌اندیشان وی دارند فاصله‌ای به اندازه دو درک و دو انگیزه دارد. مردم نگران دیکتاتوری، نگران استقلال کشور، نگران سلطه غارتگران، نگران عروج رضاخانی اند که مانند رضاخان میرپنج روی شانه و با حمایت روحانیونی نظیر آیت‌الله کنی در کاخ گلستان جای گرفت و تاجگذاری کرد؛ درحالی‌که امثال آیت‌الله کنی نگران بقای حکومت، قدرت و ثروت خویش‌اند. تفاوت نگرانی از تکرار مشروطه در اینجاست!

آنها که از دو- و بلکه سه نسل- امروز در مطبوعات سینه سپر کرده‌اند تا از اندک فضای باز مطبوعاتی، بعنوان سنگر و پنجره‌ای برای مبارزه در راه استقلال، آزادی و جمهوری دفاع کنند، از تکرار مشروطه و عروج رضاخان جدید نگرانند. تجربه بر تجربه می‌افزایند و دهان به دهان گذشته را می‌شنوند و به سینه می‌سپارند. همه روزنامه‌نویس نبوده‌اند، بلکه شده‌اند، و همه سیاستمدار نبوده‌اند، اما شده‌اند. در همین میدان، هم‌اندیشان آیت‌الله کنی نیز قلم در دست دارند و در دایره نگرانی آیت‌الله کنی می‌نویسند. مطبوعات کنونی، عرصه حضور آنها نیز هست، و آنجا که از قلم و اندیشه کم می‌آورند، از دادگاه مطبوعات برای گرفتن و بستن رقیب استفاده می‌کنند! دو صف مطبوعاتی در برابر هم قرار گرفته‌اند، همچنان که دو صف در حکومت روبروی هم ایستاده‌اند. این صف‌بندی در قامت صف مردم و صف حاکمیت مخالف حق و حقوق مردم نیز در برابر هم قرار دارد.

رهبران سیاسی و مطبوعات

نسل ناظر و حاضر در انقلاب مشروطه، خوش نام و بد نام در خاک خفته‌اند، و از جمع فعالان و حاضران جنبش ملی دهه ۳۰ انگشت شمارانی هنوز در صحنه باقی مانده‌اند. از میان میلیون و مذهبیبون بیشتر و از جمع توده‌ایها - چپ دیگری را از آن دوران نمی‌توان شمارش کرد- کمتر. این حاصل جمع، هم ناشی از سن و سالی‌است که بر همه گذشته و هم نتیجه تلفاتی است که توده‌ایهای نسل دهه ۳۰ در جریان حوادث دهه ۶۰ دادند. نام‌آوران و نام‌دارانی دیگر در صحنه نیستند و انگشت شمارانی که باقی مانده‌اند، همچنان در محاق سانسور و کنترل امنیتی! در این حصار نیز، در مقایسه با میلیون و مذهبیبون ملی، محرومیت همچنان بر توده‌ایها و چپ‌های غیر مذهبی سنگینی می‌کند.

در فراز و فرودهای ۶ سال گذشته، همه این باقی‌ماندگان، هریک به فراخور اطلاع و آگاهی، حضور در حوادث و فضائی که برایشان در مطبوعات وجود داشته حرف و سخنی گفته و منتشر کرده‌اند. گاه بعنوان خاطره و گاه بصورت گفتگو و مصاحبه؛ و در سرجمع این انتشارات و گفتگوها، نقطه پرگال تجربه و هشدارباش‌ها بر محور دلائل شکست انقلاب مشروطه و کودتای ۲۸ مرداد می‌چرخیده و بیم از تکرار دوباره آن در شکل و شمایل دیگری!

زخم خوردگان جدید

طی نیم دهه اخیر، نسل زخم خورده‌ای پا به میدان گذاشته، که با دهه ۳۰ و جنبش ملی ایران در آن سال‌ها یا با واسطه آشنا شده است. از دهان ناظران و حاضران در صحنه مطبوعات و مبارزه در آن دوران شنیده و یا از قلم آن‌ها حوادث را خوانده‌است. زمان چنان گذشته و چنان خیل عظیمی از جوانان و نوجوانان پا به میدان گذاشته‌اند، که نه تنها در باره حوادث انقلاب مشروطه، نه تنها از جنبش ملی دهه ۳۰، بلکه از انقلاب ۵۷ و سال‌های نخست پیروزی این انقلاب نیز باید با آنها سخن گفت و منتشر کرد، تا بدانند جنبش کنونی ادامه چه رویدادهائی است و آنها که بر مسند قدرت و حکومت نشسته‌اند چه سیری را طی کرده‌اند و چرا و چگونه توانستند قدرت را قبضه کنند. آن گورستان خاک‌آلودی که در ابتدای جاده خاوران با دیواری بلند از شهر جدا شده شرح خونینی از حوادث و رویدادها را در سینه خود دارد؛ آنها که قربانی ترور شدند تا جاده قدرت برای مافیای

مجلس موظف است برای این پرسش مهم
پاسخی قانع کننده بیابد: موفقه اسلامی
واحدهای نظامی در اختیار دارد یا خیر؟

موفقه اسلامی

حزب مسلح در ج.ا.

حزب و فعالیت حزبی در تمام دنیا معنائی کم و بیش یکسان دارد. داشتن اساسنامه، تدوین مرامنامه و ارائه برنامه‌های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی و سپس تلاش تبلیغاتی و سازمانی برای تحقق این مجموعه در جامعه و در حاکمیت.

احزاب تا وقتی در خارج از حاکمیت اند نقش اپوزیسیون را دارند، وقتی در حاکمیت شریک می‌شوند سیاست اتحادی را پیش می‌برند و وقتی اکثریت را در اختیار دارند به تناسب قدرت و وسعت نیروی اجتماعی که توانسته‌اند بسیج کنند در راه تحقق اهدافشان گام بر می‌دارند. هیچ حزبی، در کلیت خود، در هیچ کشوری نتوانسته و اساساً نمی‌تواند سخنگوی همه طیف‌های اجتماعی یک جامعه، بصورت یکسان باشد. هر حزبی به نسبت نزدیکی به این طیف و یا آن طیف اجتماعی و یا برخاستن از میان بخشی از اقشار و طبقات اجتماعی، طبعاً سخنگوی آن بخش از طبقات و اقشار اجتماعی، در کلیت خود است.

از کمون پاریس و حتی پیش از آن، از ابتدای انتشار مانیفست حزب کمونیست که در واقع منشور و کارپایه حزب در جهان به حسامی‌آید، تعریف حزب در کشورهای مختلف جهان، با کمی پس و پیش کردن جملات و مفاهیم بالا، همان است که ذکر شد.

در ایران نیز تاریخ حزب و آنچه که در تاریخ احزاب سیاسی ایران ثبت است، (می‌توان مراجعه کرد به تاریخ احزاب سیاسی ملک‌الشعرا بهار و رسول مهربان) خارج از این چارچوب عمومی نیست. به همین دلیل، در جمهوری اسلامی نیز، پس از خارج ساختن همه احزاب سیاسی و سابقه دار ایران از صحنه فعالیت علنی و آشکار و قانونی در جامعه، وقتی احزابی با اندیشه‌ها و بقولی "ایدئولوژی اسلامی" تشکیل شد، نیز، از این چارچوب نتوانست خارج شود. نه فقط حزب جمهوری اسلامی، نه فقط جمعیت موفقه اسلامی، که حتی جامعه روحانیت مبارز، مجمع روحانیون مبارز و تا حدودی انصار حزب‌الله هم نتوانستند از این چارچوب فراتر روند. جبهه مشارکت ایران اسلامی، حزب همبستگی، دفتر تحکیم، کارگزاران سازندگی و نیز به همین ترتیب. همه آنها نیز ناچار به انتخاب شعار، برنامه، اساسنامه، کنگره و مصوبه شدند، گرچه در چارچوب تنگ و یا وسیع‌تر نظراتی که داشته و دارند.

این تعریف مربوط به زمان و دورانی است که شرایط عادی و غیر جنگی در کشور حاکم است. یعنی کشور در اشغال نیروهای نظامی بیگانه نیست و فضای سیاسی در کشور نیز چنان بسته و فعالان حزبی و

کنونی هموار شود، هر یک پاره‌های لحاف چهل تکه سرگذشت انقلاب ۵۷اند، همانگونه که خفتگان خاوران پاره‌های این لحاف چهل تکه‌اند.

نسلی که در مطبوعات قلم می‌زنند نیز با ارتجاع مذهبی درگیرند، همانگونه که نیروهای مترقی دهه ۳۰ با آن درگیر بودند؛ با توطئه‌های بیت رهبری و بخش‌هایی از نیروهای نظامی و فرماندهان آن درگیرند، همانگونه که نسل دهه ۳۰ با توطئه‌های دربار شاهنشاهی و نیروهای نظامی وابسته با آن درگیر بودند و نسل انقلاب مشروطه با قزاق‌های لیاخف روس و فرمانبر دربار قاجار؛ مبارزان دهه ۳۰ اعم از مذهبی و ملی و غیر مذهبی با مخالفان و خائنین بازمانده انقلاب مشروطیت و هموار کنندگان جاده قدرت رضاخان میرپنج درگیر بودند؛ نسل زخم خورده نیم دهه اخیر نیز با یاران به ثروت و قدرت دست یافته و پشت به آرمان کرده دوران پیش و پس از انقلاب ۵۷ درگیرند

مطبوعات تریبون این نبرد است. همانگونه که در دهه ۳۰ چنین بود. چهره‌ها و قلم‌ها در دو جبهه، این نبرد را بازتاب می‌دهند. همانگونه که در دهه ۳۰ و جنبش ملی چنین بود. در آن دهه دکتر حسین فاطمی در مقابله با احمد دهقان سرمقاله‌های روزنامه "باختر امروز" را می‌نوشت و از جنبش ملی دفاع می‌کرد و سید ناکاری بنام "مهدی میراشرفی" در روزنامه "آتش" نفت بر حریق کودتا می‌باشید. در نیم دهه اخیر سعید حجاریان در کسوت روزنامه نگار به صحنه بازگشته و آب بر آتشی می‌پاشد که حسین شریعتمداری در روزنامه کیهان برپا می‌کند. حیرت آور آنکه هم حسین فاطمی را به گلوله بستند و هم سعید حجاریان را. هم او از مرگ جست و تا دم کودتای ۲۸ مرداد و تیرباران متکی به عصا راه رفت و هم حجاریان نیمه فلج بر صندلی چرخدار به راهش ادامه می‌دهد. سرنوشت‌ها نباید یکسان شود. این مثنی از خروار است!

دو نسل از رهبران و روزنامه نگاران: مبارزان و رهبرانی که روزنامه نگار شدند و سیاست و مبارزه را با قلم ادامه دادند و روزنامه‌نگارانی که مشق سیاست و مبارزه را ابتدا در روزنامه‌ها نوشتند، در برابر دیدگان ما بخشی از تاریخ مطبوعات و مبارزه را شکل می‌بخشند.

سرگذشت مطبوعات یکصد سال اخیر ایران، هرگز جدا از سرگذشت انقلاب مشروطه، جنبش ملی و خیزهای انقلابی نبوده است؛ همانگونه که سرگذشت سیاست و مبارزه جدا از مطبوعات نبوده است. علامه دهخدا، احسان طبری، صادق هدایت، حسین فاطمی، ملک‌الشعرا بهار و احمد کسروی یگانه نگین‌های زمرد این انگشتری نبودند؛ "میرجعفرپیشه وری" رهبر حکومت خودمختار آذربایجان نیز مدیرمسئول و سرمقاله نویس خوش قلم روزنامه "آزیر" بود؛ همچنان که سیدضیاء انگلیسی، رهبر پشت صحنه کودتای ۲۹ اسفند و روی کار آمدن رضاخان هم مشق سیاست را ابتدا از روزنامه‌ها شروع کرد.

این سیل قلمی که اکنون و در نیم دهه اخیر مطبوعات را با خود برده، سرگذشتی به قدمت یکصدسال مبارزه مطبوعاتی-سیاسی دارد و سرچشمه‌ای خشک نشدنی: قریحه سیاسی و ذوق روزنامه‌نگاری مردم ایران!

این نبرد را بازتابی هم در مهاجرت هست؟ درکی از آنچه آنجا می‌گذرد، در اینجا وجود دارد؟ کاروان در آنجا خواهد رفت و در اینجا در گل خواهد ماند؟ **توفانی در فنجان و اقیانوسی در تلاطم!**

پیوند تاریخی

بنیادگرایان امریکا و ج.ا.

حمایت امریکا از طالبان تا حد اعطای ۴۵ میلیون دلار کمک به آن در ماه مه ۲۰۰۱، حمایت امریکا از بنیادگرایان حاکم عربستان سعودی و بنیادگرایی نظامیان پاکستان نمونه‌هایی از حمایت آن کشور از بنیادگرایی در سال‌های اخیر در منطقه خاورمیانه است. جبهه ارتجاع در جمهوری اسلامی نیز پیوسته روی این حمایت تاریخی حساب حکومتی برای خویش باز کرده است و هر بار که جمهوریخواهان در امریکا بر سر کار بوده‌اند مناسبات زیرمیزی خود با امریکا را، بر مبنای همین حمایت تاریخی بیشتر کرده است؛ این کوشش اکنون نیز علیرغم همه درشت کوهی‌ها و نرم‌رفتاری‌ها ادامه دارد.

از آغاز دهه ۸۰ میلادی حمایت از بنیادگرایی اسلامی، محور اصلی سیاست خارجی امریکا در مقابله با "خطر کمونیسم" و جنبش‌های مرفقی و مردمی را تشکیل می‌داد.

بوش در اولین سخنرانی خود پس از انفجارهای ۱۱ سپتامبر از شروع یک "جنگ صلیبی" جدید سخن گفت. استفاده از اصطلاح جنگ صلیبی با واکنش گسترده دولت‌های عرب مواجه شد. روزنامه نیویورک تایمز سخنرانی "محور شیطانی" بوش را از نظر فلسفی پاسخ بنیادگرایی مسیحی به سخنرانی معروف آیت‌الله خمینی که طی آن امریکا را "شیطان بزرگ" نامید ارزیابی کرد.

روزنامه "الاهرام" چاپ قاهره مورخ ۵ دسامبر ۲۰۰۱ در رابطه با بنیادگرایی حاکم بر سیاست خارجی امریکا نوشت: «مذاهب، ایدئولوژی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اخلاقی دارای بعد معنوی بشمار می‌آیند. حوادث ۱۱ سپتامبر صحت این ادعا را ثابت کرد. بوش، بن‌لادن، تونی بلر و پاپ، همه به یک زبان سخن می‌گویند. آنها بنام خدا بدنبال نفت هستند و در این راه هر مخالف و مانعی را "شیطانی" می‌نامند. زمانی که بوش به افغانستان اعلام جنگ کرد، نظامی‌گری خود را با مذهب آراست و ادعا کرد که عدل ازلی و ابدی امریکا، به نبرد شر و شیطان آمده است. یازده سال پیش، پدر او در جنگ خلیج صدام حسین را "شیطان" معرفی کرد. البته نباید نقش پاپ را فراموش کرد که در آستانه حمله امریکا به افغانستان با سفر به ازبکستان و دیگر کشورهای حوزه دریای خزر، جاده معنویت را برای تجاوز به افغانستان و نهایتاً کنترل ذخائر عظیم نفت و گاز این منطقه فراهم کرد.»

در عرض ۶۸ سال گذشته، در کاخ دادگستری امریکا، مجسمه‌ای نیمه عربیان از الهه عدالت وجود دارد. "اشکراف"، وزیر دادگستری بوش، ماه گذشته دستور داد با هزینه‌ای بالغ بر ۸ هزار دلار این مجسمه را با پرده‌های آبی رنگ بپوشانند زیرا دیدن این مجسمه را خلاف موازین اخلاقی مورد نظر خود می‌داند. بخشی از اعتراضات گسترده به این سیاست بنیادگرایان حاکم در کاخ سفید از زبان یکی از قانونگذاران امریکا در سخنرانی پیش از دستور در سنا چنین منعکس شد: «دولت بجای هزینه‌ای بالغ بر ۸ هزار دلار برای پوشاندن این مجسمه می‌توانست با کمتر از یک دلار، در کابل بورقه (حجاب اسلامی به سبک افغان‌ها) خریده و بورقه طالبانی را تن الهه عدالت کند.»

سیاسی چنان تحت پیگرد نیستند که به کوه و کمر زده و به جنگ پارتیزانی دست بزنند. به همین دلیل نیز تاکنون بارها از ابتدای پیروزی انقلاب تاکنون - بیانیه‌ها، قوانین و مقرراتی تنظیم، تصویب و ابلاغ شده مبنی بر اینکه نظامیان وارد کار حزبی و تشکیلاتی نشوند و سازمان‌های سیاسی نیز تشکیلات نظامی نداشته باشند و مسلح نیز نباشند. اگر هم بوده‌اند و داشته‌اند، منحل کنند و یا تحویل دهند. از فرمان ۱۰ ماده‌ای آیت‌الله خمینی تاکنون بارها تصمیماتی در همین زمینه گرفته شده و اتفاقاً هر بار که خواسته‌اند بزرگترین اتهامات را در پرونده یک فعال سیاسی ثبت کنند، در مطبوعات نوشته‌اند که اسلحه‌ای را در خانه او یافته‌اند. از جمله و بعنوان آخرین نمونه‌های تاریخی ادعای کشف اسلحه در خانه دکتر ابراهیم یزدی دبیرکل نهضت آزادی ایران و حتی مهندس عزت‌الله سحابی دبیر و هماهنگ کننده "اتحاد نیروهای ملی-مذهبی" در دوران اخیر است، که با اعتراض و تکذیب شدید و قاطع هر دو شخصیت نامبرده همراه شد و هر دو آنها، این را یک پرونده سازی برای غیر قانونی کردن این دو شکل و سازمان و مجازات‌های سنگین برای وابستگان به آنها ذکر کردند.

ظواهر، از بدو تاسیس جمهوری اسلامی تاکنون، همه قوانین و مقررات مربوط به ممنوع بودن وابستگی نیروهای نظامی، یک تشکل سیاسی را شامل نشده است و آن جمعیت موقوفه اسلامی است. تمام تعریف یاد شده در بالا شامل حال این جمعیت می‌شود. یعنی اساسنامه دارد، مرانامه دارد، برنامه اقتصادی و سیاسی دارد، تشکیلات دارد، پلنوم برپا می‌کند و به سبک تمام احزاب جهان کنگره برگزار می‌کند، اما در کنار این فعالیت قانونی و بسیار آزاد، که خاص فعالیت در یک جامعه غیر جنگی و در حالت عادی است، به سبک کشور اشغال شده و یا حزب در حال جنگ پارتیزانی واحد نظامی هم دارد. یعنی هم در حالت صلح و مسالمت بسر می‌برد و هم در حالت نظامی و پارتیزانی! هم آماده فعالیت سیاسی است و هم آماده فعالیت نظامی و آنگونه که مشاهده می‌شود، در تمام این سال‌ها در هر دو عرصه فعالیت داشته و می‌کوشد یگانه حزب سیاسی-مسلح در ایران شود!

اینکه فرمانده بسیج سپاه پاسداران و جانشین فرمانده سپاه پاسداران وابسته به رهبری این حزب سیاسی است و اینکه گفته می‌شود لباس شخصی‌ها واحدهای نیمه مسلح وابسته به این جمعیت هستند و در سازماندهی بسیج بعد از جنگ نیز کار در دست رهبری جمعیت موقوفه اسلامی بوده است، حرف و سخنی نیست که بتوان از کنار آن عبور کرد و نگران ادامه برخی عملیات تروریستی و فرا روئیدن آنها به یک عملیات نظامی برای قبضه حاکمیت نبود. شک و شبهه‌هایی که در این عرصه وجود دارد باید رفع شود و بصورت مشخص معلوم شود که "جمعیت موقوفه اسلامی دارای واحد نظامی هست یا خیر؟ با واحدهای نظامی ارتباط سازمان دارد یا خیر؟ فرماندهان سپاه و بسیج در رهبری این جمعیت حضور دارند یا نه؟ لباس شخصی‌های نیمه مسلح در اختیار این جمعیت هستند یا خیر و بالاخره اینکه سلاح در اختیار جمعیت موقوفه اسلامی قرار دارد یا خیر؟» تفاوت نمی‌کند که این سلاح را از خارج و از طرق غیر قانونی وارد کشور کرده و افراد وابسته به خود را به آن مسلح کرده باشند و یا سلاح‌های مجاز و سازمانی ارتش و سپاه پاسداران در اختیار آن باشد!

کمیسیون احزاب مجلس ششم وظیفه دارد برای این پرسش پاسخی مستند ارائه دهد: «از طریق بودجه کمیته‌امداد که سرپرستی آن با حاج حبیب‌الله عسگراولادی است، لباس نظامی برای بسیج جدید خریده شده است یا خیر؟ و از همین بودجه حقوق به لباس شخصی‌ها و بسیج داده می‌شود یا خیر؟»

ارگان مولفه تهدید می کند که بی توجهی هیئت وزیران در مورد خصوصی سازی دولت را با بحران شدید درآمدی مواجه خواهد ساخت " به نوشته شما "اگر فرایند فعلی اصلاح نشود خصوصی سازی کند و غیرپویا خواهد ماند"

ارگان سرمایه داری تجاری ایران سپس به مسئله واگذاری چهارده شرکت وابسته به صنعت نفت به سرمایه داران خصوصی اشاره کرده و از تاخیر در اجرای آن شکایت می کند.

شما در پایان نتیجه گیری می کند که "با توجه به عدم توانایی های دولت بسیار بعید است؛ خصوصی سازی همچنان آرام آرام و لاک پشتی روند گذشته را دنبال خواهد نمود و بالاخره بدلیل عدم کارایی سیستم ضعیف دولتی نتیجه مطلوبی از این سیاست حاصل نخواهد شد"

همزمان با این مطلب روزنامه رسالت از قول موسی غنی نژاد، یکی از نظریه پردازان امر خصوصی سازی در جمهوری اسلامی که هرچه دل تنگش بخواید در مطبوعات منتشر می کند، در باره فساد گسترده مالی و اقتصادی در جمهوری اسلامی بدون اشاره به نهادهای پر قدرت اقتصادی وابسته به بیت رهبری و عدم نظارت دولت بر آنها و بدون اشاره به ضرورت آزادی مطبوعات برای پرداختن به ریشه های واقعی این فساد از درون جعبه مارگیری صندوق بین الملل پول و بانک جهانی نسخه زیر را بیرون آورده و مینویسد: فساد، ناشی از اقتصاد دولتی و تخصیص غیر بهینه منابع است!

رسالت، که برای انتشار نظرات اقتصادی تائید کننده خصوصی سازی مرزهای "خودی" و "غیرخودی" و ظاهر با "ریش" و یا "بدون ریش" را فراموش می کند، از قول غنی نژاد مدعی میشود: "غیردولتی کردن اقتصاد و مقررات زدایی از فعالیتهای اقتصادی، کاهش مراحل دیوانسالاری و در نهایت خصوصی سازی باید مورد توجه قرار گیرد"

بنظر غنی نژاد دولتی بودن اقتصاد عوارضی دارد که "مهمترین عارضه کنونی آن بیکاری جوانان است"

رسالت در مقاله ای دیگر به تاریخ بیست و ششم اسفند هشتاد با چاپ کامل مقاله ای از نشریه اقتصاد ایران، که نماینده رسمی نشریه اکونومیست لندن در تهران است، بشدت به دولت حمله کرده و عدم کارایی اقتصاد ایران را ناشی از دولتی بودن اقتصاد ایران ارزیابی میکند.

همزمان با انتشار این اخبار، دادگستری تهران برای روزنامه عصر ما، به اتهام تشویش اذهان عمومی، اما در واقع به اتهام مخالفت با خصوصی سازی حکم توقیف صادر کرد!

در همین حال هیات منصفه دادگاه مطبوعات نظر خود را در باره محاکمه محسن میردامادی مدیرمسئول روزنامه "نوروز" اعلام داشت: محکومیت! جرم نوروز هم انتشار مقالاتی در مخالفت با خصوصی سازی است؛ گرچه بهانه های دیگری را عنوان کرده باشند.

دادگاه مطبوعات یک هیات منصفه هم دارد. گرداننده اصلی این هیات منصفه کسی نیست جز حاج حبیب الله عسگراولادی دبیرکل مولفه اسلامی و صاحب امتیاز نشریه شما ارگان مولفه اسلامی!

همزمان به این تحولات روزنامه "سیاست روز" نشریه دیگر جناح راست ضمن چاپ مصاحبه ای با محمد باقر حکیم، عنوان بزرگ صفحه اول خود را به این جمله اختصاص داد که "صدام مستحق حمله نظامی است". از آنجا که محمدباقر حکیم را کمیته امداد عسگراولادی و شورای تبلیغات اسلامی آیت الله جنتی اداره می کنند، این سخنان وی، اعلام پذیرش خواست آمریکا برای همکاری جمهوری اسلامی با آمریکا برای

نتایج مذاکرات و توافق های پنهان آمریکا و جناح راست حاکمیت ج.ا را در لابلای مطالب مطبوعات و سخنان رهبران این جناح باید دنبال کرد و فاش ساخت!

شرایط آمریکا

و پذیرش آن از سوی مخالفان اصلاحات!

نتایج مذاکرات پنهان با آمریکائی ها بتدریج در تصمیمات و مواضع رهبران و مطبوعات جناح راست منعکس می شود!

انتشار برخی اخبار مربوط به دیدارهای پنهان و مذاکرات پنهان تر میان دیپلمات های اعزامی وابسته به جناح راست جمهوری اسلامی با آمریکا، اکنون با موضع گیری های این جناح در مطبوعات وابسته به خود، از یک حرکت سازمان یافته خبر می دهد. تحرکی که در گذشته نیز به چشم می خورد، اما اکنون شتاب بیشتر و فوق العاده ای به خود گرفته است. شاه بیت این تحرکات، در عرصه تحولات اقتصادی جناح راست به چشم می خورد. در این عرصه، بر خلاف عرصه سیاسی که مذاکرات را پنهان پیش می برند، آنها موضع خود را بیش از هر زمان دیگری بی پروا اعلام می کنند.

نشریه "شما" ارگان مطبوعاتی جمعیت مولفه اسلامی در مقاله ای در شماره ۲۵۱ خود ضمن انتقاد از به اصطلاح "کندی فرایند خصوصی سازی" نوشت که بیش از پنج ماه پیش آقای ایرج ندیمی عضو کمیسیون اقتصادی مجلس، آقای طهماسب مظاهری وزیر امور اقتصادی و دارایی را جهت پاسخگویی به روند ناقص و کند خصوصی سازی به مجلس شورای اسلامی فراخواند. وزیر اقتصاد از مجلس شش ماه فرصت خواست تا اقدامات لازم را به عمل آورد تا هر چه سریعتر کارخانجات و واحدهای ملی باقیمانده که هنوز به تملک سرمایه داری تجاری ایران در نیامده است را خصوصی سازی کند اما به نوشته شما با گذشت شش ماه "هیچ اقدام اساسی و تدبیر و برنامه شفافی از طرف این سازمان دولتی برای کوچک کردن تصدیگری دولت یا خصوصی سازی انجام و یا ارائه نشده است"

شما در ادامه یادآور میشود: "طی سالهای هفتاد تا هشتاد حدود هشت هزار میلیارد ریال سازمان خصوصی سهام شرکتهای دولتی را به بخش خصوصی واگذار کرده است لیکن این اقدام نسبت به آنچه طی سالهای طی شده میبایست انجام میگرفت بسیار ناچیز و غیرمحسوس است"

به تسلیم در برابر شرایط امریکا نیستند. برای رسیدن به این مقطع، فعلا تمام تلاش آنست که ارتباطهای مطبوعاتی آنها با مردم قطع شود. حکم توقیف نشریه عصرما و حکم قریب الوقوعی که قرار است بر علیه روزنامه نوروز و محسن میردامادی صادر شود در جهت اجرای این شرط است.

بنابراین، لازم نیست متن پروتکل توافقهای جناح راست جمهوری اسلامی با امریکا رسماً منتشر شود و رهبر پذیرش آن را اعلام کند، پیش از انتشار این پروتکلها هم می توان با کنار هم قرار دادن تکه های پراکنده، آن لحاف چهل تکه ای را در معرض دید افکار عمومی قرار داد که روی سر مذاکرات و زدوبندهای پنهان کشیده اند. این که رهبر در سخنرانی هایش چه می گوید، کوچکترین ارزش و اعتباری ندارد، آنچه اعتبار دارد و باید بدقت آن را بازشناخت و افشاء کرد ردپاهای گفتگوهای پنهان و نتایج آن در موضع گیری های اقتصادی و سیاسی جناح راست است. جناحی که دیپلمات های مخفی به قبرس و امریکا اعزام داشته و بی شک رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام همانقدر در جریان جزئیات آن قرار دارد که رهبر و بیت او! آنچه در محاسبات امریکا و راستگرایان ظاهرا جایی ندارد مردم ایران است که همیشه درس بزرگی به برباد دهندگان استقلال کشور و بازیگران پشت به مردم در صحنه سیاسی کشور داده اند.

تحولات روزهای آینده نه فقط بیشتر مضمون مذاکرات پنهان میان جناح راست و امریکا را نشان خواهد داد، بلکه صحنه های دیگری از کشاکش و مبارزه میان قدرت مردم و توان نیروهای ضد مردم را به نمایش خواهد گذاشت.

روضه خصوصی سازی را چه کسانی می خوانند؟

نام فریدون خاوند برای کسانی که به رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور گوش میدهند نام آشنائی است. کمتر کسی است که تفسیرهای تکراری وی در رادیوهای آزادی و بی بی سی و فرانسه را نشنیده باشد و در تفسیرهای وی چند جمله را به خاطر نیآورد که اقتصاد ایران "اقتصادی است دولتی". فرایند خصوصی سازی در ایران کند و ناپویاست، اقتصاد ایران بدلیل دولتی بودن از چند اژدها و پلنگ و چابکسواران آسیای جنوب شرقی عقب افتاده است.

او که در خارج از کشور است و آسان تر از موسی غنی نژاد می تواند درباره ضرورت مناسبات همه جانبه با امریکا دفاع کند معتقد است گره کور اقتصاد ایران، نه در متمرکز شدن این اقتصاد در دست مافیای تجاری، بلکه در عدم رابطه با امریکاست. ایشان اعتقاد دارد نظام سرمایه داری غالب نیست، زیرا دولت بر این اقتصاد تسلط دارد. اینکه سرمایه داری تجاری از نظر ایشان سرمایه داری به حساب نمی آید و قدرت حکومتی در واقع در دست این سرمایه داری در جمهوری اسلامی است اساسا در تفسیرهای ایشان جایی ندارد.

گفتارهای خاوند و غنی نژاد با ظاهری اقتصادی و نه سیاسی و ایدئولوژیک هر روز تکرار می شود تا فریدون خاوند به عنوان یک کارشناس

حمله نظامی به عراق نیست که از دهان محمدباقر حکیم بیرون آمده؟ و جناح راست به این ترتیب خود را هرچه بیشتر با امریکا و صندوق بین المللی پول هماهنگ و همسو نمی کند؟ این همسوئی و هماهنگی حاصل آن مذاکرات پنهانی نیست که گفته می شود ابتدا در قبرس شروع شد و سپس با سفر به امریکا دنبال شد؟

اگر این اخبار را در کنار مطالب روزنامه رسالت در انتقاد از دولت بدلیل کندی روند خصوصی سازی و چاپ عکس بزرگ رنگی موسی غنی نژاد کارشناس اولترا لیبیرال و معتبر رادیوهای آزادی و بی بی سی و نماینده فکری و نظری صندوق بین المللی در دانشگاه های ایران قرار دهیم بنظر میرسد که جناح راست خود را آماده برداشتن نیم گام آخر را برای علنی کردن مناسبات ویژه با امریکا می کند. برای برداشتن این نیم گام آخر باید از سد دولت خاتمی و متحدان متمایل به چپ آن در جبهه دوم خرداد عبور کرد. بعد از تعطیلات نوروزی، باید منتظر توطئه های تازه ای برای زمینه سازی برداشته شدن این نیم گام بود.

شرایط امریکا چه می تواند باشد و آنها که می خواهند نیم گام آخر را بردارند چگونه خود را برای پذیرش این شرایط آماده می کنند:

۱- مذاکرات باید پنهان باشد، زیرا در مذاکرات علنی و زیر نظارت مردم نمی توان امتیاز گرفت. این شرط امریکا را رهبر جمهوری اسلامی با نفی حق مجلس برای رسیدگی به مسئله مذاکره با امریکا و حملات گاه و بیگاهی که به موضوع مذاکره با امریکا می کند که در واقع منظور از آن همان مذاکرات علنی است تاکنون تامین شده است.

۲- با حمله نظامی امریکا به عراق نباید مخالفت شود. این شرط نیز، بموجب مواضعی که اخیرا نشریه شما و جمعیت مولفه اسلامی شانه به شانه روزنامه "رسالت" اتخاذ می کند پذیرفته شده است. انتشار مصاحبه باقر حکیم زنده ترین سند است. این مواضع حتی از مواضع حکومت های عرب وابسته به امریکا در منطقه نیز جلوتر است.

۳- بنگاه های اقتصادی ملی و متعلق به مردم و مهمتر از همه نفت ایران که یک قرن مردم ایران مبارزه کرده اند تا آن را ملی کنند، به خواست امریکا و در چارچوب "لیبرالیسم جهانی" باید خصوصی شود. در این زمینه نیز مطالبی که نشریه شما و رسالت منتشر می کنند و نمونه هایی از آن نیز در بالا آمد نشان دهنده توافق جناح راست با شرایط امریکاست. این جناح نه فقط با این شرط موافق است بلکه خود را بیش از همه در آن ذینفع میداند و اساسا انتقادش به دولت در آن است که چرا این اقدامات را سریعتر انجام نمیدهد.

۴- امریکا حتی پیش از به ریاست جمهوری رسیدن جورج دبلیو بوش و در اعلام تر "اعتدال" از سوی سائروس ونس - با حضور نیروهای طرفدار هر نوع سیاست مخالف خصوصی سازی لیبرالیستی در ارگان های تصمیم گیری جمهوری اسلامی مخالف است. این شرط را نیز رهبر جمهوری اسلامی در تعیین ترکیب اخیر مجمع تشخیص مصلحت نظام پذیرفت و حتی یک گام هم جلوتر گذاشت و اصولا جلوی حضور آنان را در مجمع گرفت چه رسد به داشتن نقش تعیین کننده در این مجمع!

آنچه، بعد از یورش به نیروهای ملی-مذهبی و مدافع استقلال کشور ناتمام مانده سرکوب نیروهای چپ مذهبی و کسانی است که حاضر

نباید شنیده شود. بنابراین در خارج از کشور نیز، نظیر داخل کشور اقتصاددان کم نیست اما آنهایی دست باز در سخن گفتن، مقاله نوشتن و گفتگوهای رادیویی و مطبوعاتی دارند که متمایل به خواست سرمایه‌داری جهانی در خارج و سرمایه‌داری تجاری داخلی سخن بگویند.

پیامدهای سیاست‌های اولترالیبرال چه در اروپا، چه در آسیا و افریقا و امریکای لاتین اکنون وضعیتی انفجاری را در نتیجه بی‌عدالتی و نابرابری طبقاتی بوجود آورده است که روز بروز بخشهای وسیعتری از مردم و گروه‌های اجتماعی را به عرصه مبارزه با آن می‌کشاند. نمونه این مبارزه را در تظاهرات نوبتی در جریان اجلاس سران کشورهای غرب و گردهمایی‌های مشابه آن، از جمله در سیاتل امریکا، لیون فرانسه، جنوا در ایتالیا، لاکن در بلژیک و در همین روزهای اخیر در تظاهرات بزرگ بارسلون و اعتراض میلیونی در ایتالیا شاهدیم.

گزارش یک خبرنگار ایرانی:

مناسبات پنهان با امریکا!

مجله "ویلچویس" چاپ نیویورک، اخیراً مقاله‌ای را به قلم یکی از خبرنگاران سابق روزنامه توقیف شده زن بنام "کاملیا انتخابی‌فرد" منتشر کرده‌است. در این مقاله پیرامون مناسبات پنهان جبهه مخالفان اصلاحات با امریکا آمده‌است « در ماه گذشته هادی نژاد حسینیان سفیر ایران در سازمان ملل که وابسته به نیروهای محافظه کار جمهوری اسلامی است، ملاقاتی با نمایندگان وزارت خارجه امریکا داشته‌است. سخنگوی بخش خاور نزدیک وزارت خارجه امریکا به ما گفت که وی از این ملاقات بی‌اطلاع است ولی هر نشستی که اخیراً میان مقامات امریکا و ایران انجام گرفته باشد به منظور هماهنگی در مقابله با نیروهای القاعده و طالبان بوده‌است »

گزارش مذکور چنین ادامه می‌یابد: « روز ۱۷ اکتبر ۲۰۰۱ نژاد حسینیان برای شرکت در جلسه‌ای با تعدادی از مقامات امریکا به واشنگتن سفر کرد. همچنین در ماه مارس سال گذشته آیت‌الله خزعلی، یکی از سرشناس‌ترین رهبران جناح راست افراطی ایران که عضو مجلس خبرگان است، بمنظور سخنرانی در مرکز اسلامی واشنگتن و معالجات پزشکی وارد واشنگتن شد و گفته می‌شود در این سفر او نیز ملاقات‌هایی با مقامات امریکائی داشته‌است. وی از رهبران یک سازمان مذهبی-سیاسی موسوم به "حجتیه" است که آیت‌الله خمینی در سال ۱۹۷۸ فعالیت آن را در ایران به آن دلیل که با انقلاب مخالف بود و با سازمان امنیت شاه ارتباط داشت ممنوع کرد، اما اکنون گفته می‌شود بزرگترین تشکیلات سیاسی در جمهوری اسلامی متعلق به این سازمان است. این سازمان از نظر ایدئولوژیکی شباهت‌های زیادی با طالبان افغانستان دارد و گفته می‌شود با گروه القاعده نیز در تماس بوده‌است.»

انتخابی‌فرد سپس در قسمت پایانی گزارش خود اشاره به تهدیدات امریکا و تاثیر آن بر فضای سیاسی ایران کرده و می‌نویسد: « تهدیدات اخیر بود برای جناح مخالف اصلاحات در حکم یک مانده آسمانی بود.»

بی‌طرف در خدمت مبلغان لیبرالیسم اقتصادی در ایران قرار گیرد و چون ریش و تسبیح هم ندارد حرفش بیشتر به دل‌ها در ایران بنشیند!

اما اگر کسی نظری مخالف نظرات غنی نژاد و خاوند (در داخل و خارج کشور) بگوید، فوراً با حربه ایدئولوژی به سراغش می‌روند و مارک چپی بر پیشانی‌اش می‌نشانند. این آقایان آنقدر بی‌طرفند که در تمام این سال‌هایی که اقتصاد آسیای جنوب شرقی فرو ریخت، در کشورهای مجری خصوصی سازی بزرگترین بحران‌های اقتصادی-اجتماعی پیوسته و حتی در باره قیام گرسنگان آرژانتین و تظاهرات و اعتصابات دنباله‌دار و عظیم در اسپانیا و ایتالیا لب از لب علیه خصوصی سازی و نتایج فاجعه بار لیبرالیسم در این کشورها و مناطق از هم باز نکردند!

این دو کارشناس و بویژه خاوند آنقدر بی‌طرف اند که معمولاً نظری مستقل از قول خودشان عنوان نمی‌کنند. هر چه می‌گوید از قول "منبع آگاه" و "کارشناسان معتبر" است، که البته و شاید از سر تصادف همه این کارشناسان آگاه و منابع معتبر و مطلع، مانند آقای فریدون خاوند می‌اندیشند و ایدئولوژی اولترالیبرال را در کمال بی‌طرفی پذیرفته اند!!

با شنیدن حرفهای تکراری خاوند از انواع رادیوهای خارج از کشور این سؤال به ذهن میرسد که مگر در خارج از کشور قحطی اقتصاددان است که یک نفر باید مدام از اقتصاد دولتی ایران و کندی فرایند خصوصی سازی و چابکسوران آسیا سخن بگوید.

پاسخ این پرسش را نه در کمبود اقتصاددان بلکه در جایی دیگر باید جستجو کرد. مسئله در اینجا است که بر خلاف آنچه تصور میشود در رادیوهای فارسی زبان خارج از کشور سانسور ایدئولوژیک حکمفرماست. این سانسور از طریق دستورالعمل‌هایی که به آن "دیرکتیو" یا رهنمود می‌گویند اعمال میشود. این دیرکتیوها از طریق دستگاه‌های سیاست خارجی و داخلی کشور پخش کننده رادیو به مدیران رادیوها و از طریق آنها به مسئولان قسمت‌های مختلفی ابلاغ میشود که مسئولیت رعایت آنها را برعهده دارند. یک نمونه از این رهنمودها را چندی پیش روزنامه "ماریون" چاپ فرانسه افشا کرد که مدیریت رادیوی بی. بی. سی به مسئولین بخشهای مختلف آن ابلاغ کرده بود تا اطلاع ثانوی از بکار بردن واژه "تروریست" در مورد بخشی از مبارزان فلسطینی خودداری کنند. همین نمونه نشان میدهد که سانسور چه ابعادی در این رادیوها دارد. مکانیسم و سازوکار گرداندگی این رادیوها به شکلی است که اصولاً تخطی از رهنمودهای آن ممکن نیست و به فرض اینکه کسی از آن تخطی کند، البته زندانی‌اش نمی‌کنند و اخراج می‌شود کرد که در کشورهای سرمایه داری مترادف با مرگ تدریجی است. این سانسور در عرصه اقتصادی که مستقیماً با منافع طبقاتی سرمایه داری حاکم بر کشورهای غرب ارتباط دارد فوق العاده شدیدتر است. اگر در عرصه سیاسی ضرورت حفظ ظاهر بیطرفانه حدی از آزادی را برای تهیه کنندگان اخبار و گزارشهای این رادیوها فراهم می‌آورد در عرصه اقتصادی از این بی‌طرفی حتی سایه‌ای هم به چشم نمی‌خورد. در اینجا تنها کسانی می‌توانند به گفتارهای این رادیوها راه پیدا کنند یا بعنوان کارشناس و اقتصاددان معتبر مورد مشورت قرار گیرند، که جز دفاع از ایدئولوژی اولترالیبرال، خصوصی سازی، بازکردن دروازه‌ها بر روی کالاهای کشورهای غربی، حمایت از آزادی بی قید و شرط سرمایه‌گذاران خارجی و امثال آن نظر دیگری نداشته باشند. عرصه نظریات اقتصادی بیش از هر جای دیگر عرصه جامعه تک صدایی است که در آن جز صدای تکراری اولترالیبرالیسم صدایی دیگر

عالیجنابانی که بر شانه‌های خود نخل و شمشیر طلائی حمل می‌کنند
و با رویای ژنرال مُشرف پاکستانی سر بر بالین می‌گذارند

خاکریزهای فتح نشده

صف تقسیم شده ۷ گروه مجاهد

نیآورد و شکست خورد. تا سنگر وزارت دفاع عقب نشست. احمد توکلی می‌خواست روی موج بحران اقتصادی سوار شده و به بهانه توسعه اقتصادی روزنه‌های موجود توسعه سیاسی را ببندد. او هم رای نیآورد و تا لحظه مناسب، یکبار دیگر عقب نشینی کرد. محسن رضائی از مرز سومی سخن می‌گوید که گویا نه اینست و نه آن، اما مردم دو مرز را بیشتر قبول ندارند: مرز جنبش و مرز مخالفان جنبش!

همه آنها رهبران یا وابستگان ۷ گروه مجاهد پیش از انقلاب‌اند، که اکنون روبروی هم سنگر بسته‌اند. بعد از پیروزی انقلاب، همگی با یکدیگر متحد شده و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را تاسیس کردند. رهبران آنها از درون زندان‌های شاه با سازمان مجاهدین خلق، بدنبال انشعاب غیر مذهبی که در آن صورت گرفت مرزبندی داشتند و این مرزبندی را بعد از انقلاب نیز حفظ کردند. از آن انشعاب که با قاطعیت گفته می‌شود ساواک شاهنشاهی در ترتیب دادن آن نقش تعیین کننده داشت، مرتجعین مذهبی بعنوان انشعاب مارکسیستی یاد می‌کنند، اما کمتر فرد آشنا به اصول ابتدائی فلسفه مارکسیسم و بویژه آشنا به کاربایه‌ها و زمینه‌های فعالیت حزب توده ایران است که نداند آن انشعاب نه یک انشعاب مارکسیستی بود و نه انشعابی خودجوش و شکل گرفته در درون یک سازمان مذهبی. آن انشعاب از دل رفت و آمد به زندان‌های شاه، دستگیر شدن‌ها و آزاد شدن‌ها، زیر شکنجه تسلیم شدن‌ها و ماموریت پذیرفتن‌ها و سپس به سازمان وصل شدن‌ها بیرون آمد و به همین دلیل نیز ساواک شاهنشاهی با قدرت تمام به تبلیغ آن پرداخت. در این کارزار تبلیغاتی، البته بسیاری از روحانیون و مذهبیبون نیز تسلیم این ترفند ساواک شاهنشاهی شدند و برای یک دوره چند ساله، تفرقه و بی‌اعتمادی میان مذهبیبون و مارکسیست‌ها، چه در درون زندان‌ها و چه خارج از زندان‌ها ضربه مهمی به پیکار مشترک همه گروه‌ها و احزاب سیاسی علیه دیکتاتوری دربار شاهنشاهی وارد آورد. این حادثه و تبعات منفی و تاریخی آن، پس از پیروزی انقلاب نیز خود را در قالب پنهان شدن مرتجعین مذهبی و رهبران سرمایه‌داری تجاری ایران پشت تبلیغات "ضرورت جدائی صف مارکسیست‌ها و مسلمانان" خود را نشان داد و بعدها در زندان‌های

محکومیت محمدسلامتی، دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به ۵ سال زندان و صدور حکم توقیف نشریه "عصرما" ارگان مطبوعاتی این سازمان، یکبار دیگر سرنوشت پرفراز و نشیب چند گروه و سازمان مذهبی پیش از انقلاب بهمن و رهبران آن را در دوران پیروزی انقلاب و اعلام جمهوری اسلامی در برابر دیدگان قرار می‌دهد. سرنوشتی که با سرنوشت انقلاب بهمن ۵۷ در پیوند است و صف آرائی کنونی آنها نیز جدا از دیگر صف‌بندی‌های حکومتی و صف‌آرائی‌ها در جنبش اصلاحات و تحولات در جامعه امروز ایران نیست. هر کدام از رهبران این ۷ گروه در سنگرها و خاکریزهای جنبش و ضد جنبش برای خویش خاکریزی برپا کرده و در آن به کمین نشسته‌اند. گاهی از هر دو سو صدای شلیکی بر می‌خیزد، اما این هنوز آتش توپخانه نیست. از آنسو ترور و محاکمه و زندان شلیک می‌شود و از اینسو افشاگری و بیانیه و تحلیل. محمدذوالقدر می‌کوشد ابتدا فضای سیاسی کشور را به بهانه خطر تهاجم نظامی امریکا ببندد تا سپس به سراغ همسنگران و یاران پیش از انقلاب خود در سنگر مقابل رفته و تسویه حساب کند! بهزاد نبوی را در لیست ترور ثبت کرده‌اند، کیف حامل مدارک محمدسلامتی را می‌ربایند تا از محتویات آن پرونده‌ای علیه سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی ترتیب بدهند و شمشیر آخته مقابله با کفار و مرتدان را بالای سر هاشم آغاچری گرفته‌اند. آنها نامشان در لیست رهبران مجاهدین انقلاب اسلامی است. همان‌ها که اسدالله لاجوردی در وصیت‌نامه‌ای که از خود برجای گذاشت و رهبری مؤتلفه اسلامی را نسبت به اجرای آن متعهد اعلام داشت باید اعدام شوند.

آنطرفی‌ها در نیروهای نظامی و امنیتی سنگر گرفته‌اند و اینسوئی‌ها در سنگر قلم، مطبوعات و مجلس. آنها تهدید را شلیک می‌کنند و اینها منطق را. آنها از ثروت، قدرت و درجات طلائی روی شانه‌های خود دفاع می‌کنند و اینها از اندک باقی‌مانده‌های آرمان‌های انقلاب ۵۷. علی شمخانی با لباس سفید نیروی دریائی می‌خواست رئیس جمهور شود. لباسی به سبک لباس نیروی دریائی ژنرال پینوشه. رای

با عراق بتدریج در پی و استخوان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اولیه نیز رسوخ کرد و آن گروه هفتگانه را به بیش از هفت گرایش سیاسی-اقتصادی تقسیم کرد. دوران کوتاه اتحاد و همکاری خاتمه یافت. اگر سیاستها و عملکردهای سازمان مجاهدین خلق و بویژه عملکردهای ماجراجویانه ابوالحسن بنی‌صدر بعنوان اولین رئیس جمهور ایران و بویژه مسئله جنگ با عراق مانع بروز جدی اختلاف دیدگاهها در این سازمان بود، بتدریج و با خروج بنی‌صدر از صحنه و سرانجام تلخ و زیانبار سیاستهای سازمان مجاهدین خلق این موانع از میان برداشته شد. با آنکه در کابینه میرحسین موسوی کسانی از طیف‌های نظری مختلف رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی حضور داشتند، اما این کابینه بصورت عمده متمایل به بخش رادیکال اقتصادی این سازمان بود و به همین دلیل امثال "احمدتوکی" از بنیانگذاران دوره اول سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و وزیر کار دولت میرحسین موسوی نتوانست نظرات به غایت ضد کارگری خود را بصورت قانون کار به دولت و مجلس تحمیل کند. در همین کابینه محمدسلامتی دبیرکل کنونی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز بعنوان وزیر کشاورزی در کنار احمد توکی حضور داشت، همچنان که بهزاد نبوی یکی دیگر از بنیانگذاران سازمان نیز تا دورانی بعنوان سخنگوی دولت و سپس وزیر صنایع حضور داشت و وجود مرتضی‌نبوی مدیرمسئول کنونی روزنامه رسالت و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام را در کنار خود تحمل می‌کرد.

اختلاف بر سر نحوه پایان بخشیدن به تسخیر سفارت امریکا و آزاد سازی کارمندان و دیپلمات‌های این سفارتخانه، که سرانجام از سوی آیت‌الله خمینی به مجلس ارجاع داده شد، اختلاف بر سر نحوه اداره جنگ و یا پذیرش آتش‌بس و یا ادامه جنگ و جبران شکست‌های پیاپی، قدرت یابی گروه‌بندی موفته اسلامی و فدائیان اسلام در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، تشدید محدودیت‌های اقتصادی دوران جنگ، فشار سرمایه‌داری تجاری به دولت برای آزاد گذاشتن دست تجار برای واردات و توزیع کالا در سراسر ایران، پافشاری دولت بر باقی ماندن تجارت خارجی در دست دولت و حفظ سیستم توزیع کالا از طریق کوپن، متوقف شدن طرح واگذاری زمین به کشاورزان و تضعیف موقعیت جهاد سازندگی در روستاهای ایران، تقویت موقعیت مقلدان مراجع تقلیدی نظیر آیت‌الله مرعشی و گلپایگانی در صفوف روحانیون به حاکمیت پیوسته، که شجره آن‌ها به روحانیونی نظیر آیت‌الله میلانی، آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله خوئی و اسلاف آنها باز می‌گردد و همگی در برابر دیدگاه‌های اقتصادی و سیاسی آیت‌الله خمینی قرار داشتند و سلسله عواملی دیگر موجب اعلام انحلال حزب جمهوری اسلامی شد. همه احزاب و سازمان‌های دیگر را زیر ضربه برده و مانع فعالیت علنی آنها شده بودند و اکنون برای انحلال حزب جمهوری اسلامی و جلوگیری از بیرون آمدن و انشعاب چند حزب از آن، بهانه آن بود که **حزب فقط حزب الله باید باشد**. حزب جمهوری اسلامی به پیشنهاد هاشمی رفسنجانی و موافقت آیت‌الله خمینی منحل اعلام شد تا دیوار شکسته حزب الله ترک بر ندارد و صف واحد مسلمین حکومتی عقب یا جلو نشود! اما گذشت زمان نشان داد که این پیش‌بینی‌ها و تصورات هرگز پایه‌های عینی و علمی در یک جامعه نمی‌تواند داشته باشد، زیرا همه مسلمانان بر سر یک سفر نشسته و سفره همه آنها به یک اندازه پُر و یا خالی نیست! افراد یک جامعه در طبقات و اقشار اجتماعی قابل توصیف و تقسیم‌بندی‌اند و نه براساس دین و مذهب.

از دل شورای مرکزی متلاشی شده حزب جمهوری اسلامی، بسرعت برق و باد جمعیت موفته اسلامی بیرون آمد و بعنوان حزب پر قدرت سرمایه‌داری تجاری ایران دست به تشکل سراسری زد و نشان داد که

جمهوری اسلامی نیز در قالب وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها و اعدام‌های دسته جمعی. مرزبندی فاشیستی "خودی" و "غیرخودی" نیز از درون همین تبلیغات و همین ماجرا بیرون آمد و دایره آن گام به گام تنگ ترشد، چنان تنگ که اکنون بسیاری از مذهبیبون هم "غیرخودی" به حساب می‌آیند. آنها که خود را تجسم "نظام" می‌دانند، جز خویش، کسی را "خودی" قبول ندارند و این مجسمه‌های تمام نمای نظام کسانی نیستند جز شبکه هزار فامیل گرداننده مافیای ثروت و قدرت در جمهوری اسلامی.

در کارزار تبلیغاتی، که پس از انشعاب در سازمان مجاهدین خلق، در زمان شاه سازمان داده شد، انجمن حجتیه آتشبار معرکه شد و امروز نیز مافیای حجتیه در جمهوری اسلامی در آرزوی تکرار همان تبلیغات و حتی تکرار آن سناریو، خواب خونین یورش به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را می‌بیند. بر سر هر گذرگاهی که جنبش مردم به عمق رفته و مردم آگاهی بیشتری نسبت به حقوق از کف رفته خویش بدست می‌آورند این توطئه و انگیزه تحقق آن قوی‌تر می‌شود.

از چه می‌ترسند؟

توطئه برای از میدان بدر کردن سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حتی دیدن خواب‌های خونین برای رهبران و فعالان این سازمان، در حقیقت یورش به بخش چپ جنبش و جلوگیری از طرح شعارهای اساسی در جامعه است. برای آنها مهم نیست که شعارهای اقتصادی و سیاسی متمایل به چپ از سوی مذهبی‌ها داده می‌شود یا غیر مذهبی‌ها، ارتجاع و غارتگران با طرح شعارها و مواضع اصولی در جامعه و جلوگیری از سازمان‌یابی حول این شعارها و مواضع مسئله دارند.

به این ترتیب، تقابل اساسی یکبار دیگر ریشه‌های خود را در عمق رویدادها می‌جوید و می‌یابد و نبرد طبقاتی به کارزار خود در عمق پدیده‌ها و حوادث روزانه ادامه می‌دهد!

به زعم روحانیون وابسته به ارتجاع مذهبی و غارتگر، هر کس دم از آزادی و مردمسالاری و منطق و مدارا، تساوی حقوق زن و مرد، عدالت اجتماعی بزند و در باره تقسیم طبقاتی جامعه سخنی به میان آورد مسلمان نیست، حتی اگر لباس روحانیت به تن داشته باشد و حتی آیت‌الله هم باشد. سهم کینه و نفرت نسبت به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در اینجا تعیین شده‌است، حتی اگر نماز شب بخوانند و مراجع تقلید بر مسلمان بودن آنها مهر تائید بزنند.

دوران کوتاه

پس از پیروزی انقلاب ۷۵، دوران اتحاد و همکاری گروه‌های هفتگانه در سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی به دراز نکشید. آنها همگی مسلمان و نماز خوان بودند و مخالف سازمان مجاهدین خلق، اما این وجوه مشترک نمی‌توانست زمینه همکاری و همراهی دراز مدت باشد. سمت‌گیری‌های اقتصادی، مواضع سیاسی در برابر گروه‌بندی‌های حاضر در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، مقابله و مخالفت با دولت میرحسین موسوی توسط سرمایه‌داری تجاری و بخشی از روحانیون که رهبر کنونی جمهوری اسلامی را بعنوان نماینده خود در مقام ریاست جمهوری می‌شناختند، حمایت آیت‌الله خمینی از دولت میرحسین موسوی و موافقت نداشتن وی با نظرات علی‌خامنه‌ای ریاست جمهوری وقت، کشاکش‌های بعدی بر سر شورای فرماندهی سپاه پاسداران و مسائل جنگ

حمایت پنهان بقایای پرنفوذ رهبری حجتیه نیز برخوردار شدند. بقایای که خود دست به سازماندهی مافیائی نظامی زده بود و مراکز مهم امنیتی، نظامی و زندان‌ها را در کنار مدارس و حوزه‌های تازه تاسیس مذهبی نظیر مدرسه حقانی در قم و مشهد در اختیار داشته و خود را با آستانقدس رضوی، بعنوان پایگاه قدیمی ارتجاع مذهبی متمایل به دربار شاهنشاهی و مرجعیت امثال آیت‌الله میلانی پیوند زده بود.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نمی‌توانست دامن خود را از این کشاکش رو به تشدید دور نگهدارد. تحت فشارهای روحانیون مرتجع و پیوند خورده با سرمایه‌داری بزرگ تجاری و زمینداران بزرگ، گروه‌بندی‌های نوین در دل رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اجتناب ناپذیر شد. به بهانه جلوگیری از تنش‌های دینی، موافقت آیت‌الله خمینی برای پذیرش یک نماینده مذهبی در سازمان جلب شد. این نماینده به خواست و تمایل بخش راست و نزدیک به گروه‌بندی مولفه اسلامی و بخش ارتجاعی و واپس‌گرای جامعه روحانیت مبارز آیت‌الله راستی کاشانی تعیین شد. آیت‌اللهی که در گذشته از افراد موثر در انجمن حجتیه بود و اکنون نیز از او بعنوان یکی از رهبران صاحب نفوذ در مافیای حجتیه نام برده می‌شود. او که در سال‌های رهبری علی‌خامنه‌ای در نیروهای مسلح نقش ایدئولوژیکی-تبلیغاتی داشت، برای یک دوره نیز به عضویت شورای نگهبان درآمد و سپس برای تبدیل حوزه علمیه قم به تشکیلاتی تابع مافیای قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی به قم بازگشت و اکنون جامعه روحانیت حوزه علمیه قم را در قبضه دارد.

گروه‌بندی‌های نظامی در کنار گروه‌بندی‌های حکومتی!

خدمت بزرگ آیت‌الله راستی کاشانی به ارتجاع مذهبی و مافیای تجاری گرفتن حکم موافقت با انحلال سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی از سوی آیت‌الله خمینی بود. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی منحل شد، اما مانند ماجرای انحلال حزب جمهوری اسلامی، دسته بندی‌های درون رهبری این سازمان، پس از انحلال نیز به حیات خود ادامه دادند. بخشی از اعضای مرکزیت سازمان که با آیت‌الله راستی کاشانی یک محور مخالف نظرات اقتصادی رادیکال سازمان مذکور را تشکیل داده بودند، در کنار وی باقی مانده و بجای تشکیل یک تشکل علنی و رسمی، خود به بخشی از مافیای قدرت تبدیل شده و سازمانی در دل این مافیا شدند. از آنجا که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی اساساً بنیانگذار سپاه پاسداران انقلاب و کمیته‌های انقلاب بود، بسیاری از هم‌اندیشان آیت‌الله راستی کاشانی که در عمل هم‌اندیش و متحد جمعیت مولفه اسلامی نیز بودند، به سازماندهی در درون سپاه و بسیج و کمیته‌ها پرداختند و نیروی منسجم نظامی و یا بازوی مسلح مولفه اسلامی و بخشی از روحانیت سنتی و نا موافق با نظرات اقتصادی و سیاسی آیت‌الله خمینی در تشکل روحانیت مبارز تبدیل شدند. امثال احمدتوکلی، محمدرضا باهنر، محمدذوالقدر، علیرضا افشار، محسن رضائی و ۰۰۰ در آن سنگر ایستادند و به نفوذ و سازماندهی خود در بسیج، نیروهای انتظامی و سپاه ادامه دادند و امثال محمدسلامتی، بهزادنبوی، هاشم آغاجری و دیگران در اینسو ماندند و اگر در سپاه و بسیج نیز حضور سازمانی داشتند، از این حضور فاصله گرفتند و یا کنار گذاشته شدند. همانگونه که امثال اکبرگنجی یا در اعتراض به گروه‌بندی‌های سپاه کنار گذاشته شدند و یا خود کناره گرفتند.

اگر آن سو را سنگر مخالفان آرمان‌های واقعی انقلاب و سنگر پشت‌کردگان به انقلاب بدانیم و اینسو را سنگر مدافعان آرمان‌های انقلاب، آنوقت آسان‌تر می‌توان متوجه شد کی در کجا قرار گرفت و

شعار "حزب فقط حزب‌الله" تنها ترفندی برای از میدان به در کردن رقبا بوده‌است. آنها خود مبتکر و سردهنده این شعار بودند و آن را به ضرب چوب و چماق و گلوله ابتدا در مقابل دانشگاه تهران و در جریان یورش به دانشگاه و آغاز انقلاب فرهنگی به سبک انقلاب فرهنگی چین به انقلاب ایران تحمیل کردند و سپس در زندان‌های و در میدان‌های تیرباران با همین شعار زندانیان سیاسی را شکنجه و اعدام کردند.

بقایای فدائیان اسلام که خود به دو شاخه طرفداران آیت‌الله خلخالی و ناطق نوری تقسیم شده بودند نیز به دو گروه‌بندی تقسیم شدند. از این دو، گروه‌بندی آیت‌الله خلخالی بسرعت تضعیف شد و با در گذشت آیت‌الله خمینی و گوشه نشین شدن آیت‌الله خلخالی از صحنه سیاسی نیز حذف شد، همانگونه که گروه‌بندی ناطق نوری از جمله میدانداران صحنه اقتصاد و سیاست در جمهوری اسلامی شد. روزنامه "ابرار" با بودجه‌ای که ناطق نوری در اختیار آن گذاشت، به سخنگو و ارگان این گروه‌بندی تبدیل شد و ضمن همکاری تنگاتنگ با مولفه اسلامی، خود در بسیج سپاه پاسداران و کمیته‌های انقلاب که بعدها نیروهای انتظامی از دل آن بیرون آمد دست به عضوگیری زد. شواهد بسیاری وجود دارد که بخشی از تشکل‌ها و هسته‌های تروری که در سال‌های اخیر انواع جنایات را در ایران انجام دادند، وابسته به این سازماندهی‌اند و به شیوه بنیانگذاران فدائیان اسلام و بویژه با الگوبرداری از "نواب صفوی" دست به ترور می‌زنند. اعلامیه‌هایی که بنام "فدائیان اسلام ناب محمدی" در جریان قتل‌های زنجیره‌ای صادر شد عقبه این ماجرا را به نمایش گذاشت.

روحانیون شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی نیز، که به گرایش‌های مختلف تقسیم شده بودند، کشاکش را از شورای مرکزی منحل شده حزب جمهوری اسلامی به اندرونی خود در جامعه روحانیت مبارز بردند. روحانیونی از سنخ "مجددالینواری"، که بعنوان رابط مولفه اسلامی کوشیده بود از آیت‌الله خمینی فتوای ترور حسنعلی منصور را بگیرد و وقتی موفق نشد این حکم را از آیت‌الله میلانی گرفت. مرجع تقلیدی که نه در قم، بلکه در مشهد مستقر بود و دربار شاهنشاهی از او حمایت می‌کرد. در همین اندرونی امثال موسوی خوئینی‌ها محرم اسرار آیت‌الله خمینی، علی‌خامنه‌ای رهبر کنونی جمهوری اسلامی، حجتی کرمانی روحانی وابسته به حزب ملل اسلامی، هاشمی رفسنجانی، کروبی، موسوی تبریزی، بیات و دهها روحانی دیگر با گرایش‌های مختلف در آن حضور داشتند. انفجار حزب جمهوری اسلامی و حذف چهره‌هایی نظیر آیت‌الله دکتر بهشتی و محمدمنتظری از رهبری جامعه روحانیت مبارز و شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی و بدنبال آن، انفجار نخست وزیری و کشته شدن حجت‌الاسلام نواندیش و مبتکری بنام "باهنر" که بعد از بهشتی به دبیرکلی حزب جمهوری اسلامی انتخاب شده بود، همچنین ترور روحانیون صاحب عنوان، دارای موقعیت‌های مهم مذهبی و دارای سوابق طولانی حمایت از آیت‌الله خمینی و مخالفت با دربار شاهنشاهی، که خواه نا خواه در کنار آیت‌الله منتظری قرار داشتند و در مجموعه بزرگ و مهم مجلس خبرگان رهبری وقت جای داشتند، عملاً زمینه را برای یکه تازی رهبری مولفه اسلامی و تشدید اختلافات در دل روحانیت مبارز فراهم آورد.

جدائی در پی جدائی!

حزب جمهوری اسلامی منحل اعلام شد، اما اختلاف نظرات سیاسی و اقتصادی قابل انحلال نبود. مکلاهای هم‌اندیش شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی عمدتاً در رهبری مولفه اسلامی جمع شدند و از

